

زندگی
عسی مسیح

بخش سوم

شقای پسر مامور دولت



عیسی بار دیگر به قانای جلیل، جایی که آب را به شراب تبدیل کرده بود، رفت. یکی از ماموران دولت در آنجا بود که پسرش در کفرناحوم بیمار و بستری بود. وقتی شنید که عیسی از یهودیه به جلیل آمده است تَرَد او آمد و خواهش کرد به کفرناحوم برود و پسرش را که در آستانه مرگ بود شفا بخشد.

عیسی به آن مرد گفت: شما بدون دیدن آیات و معجزات به هیچ وجه ایمان نخواهید آورد.

آن شخص جواب داد: ای آقا، پیش از آنکه بچه من بمیرد بیا. آنگاه عیسی به او گفت: برو پسرت زنده خواهد ماند.

آن مرد با ایمان به سخنان عیسی به طرف منزل رفت. او هنوز به خانه نرسیده بود که نوکرانش در بین راه او را دیدند و به او مژده دادند که پسرش زنده و تندرست است.

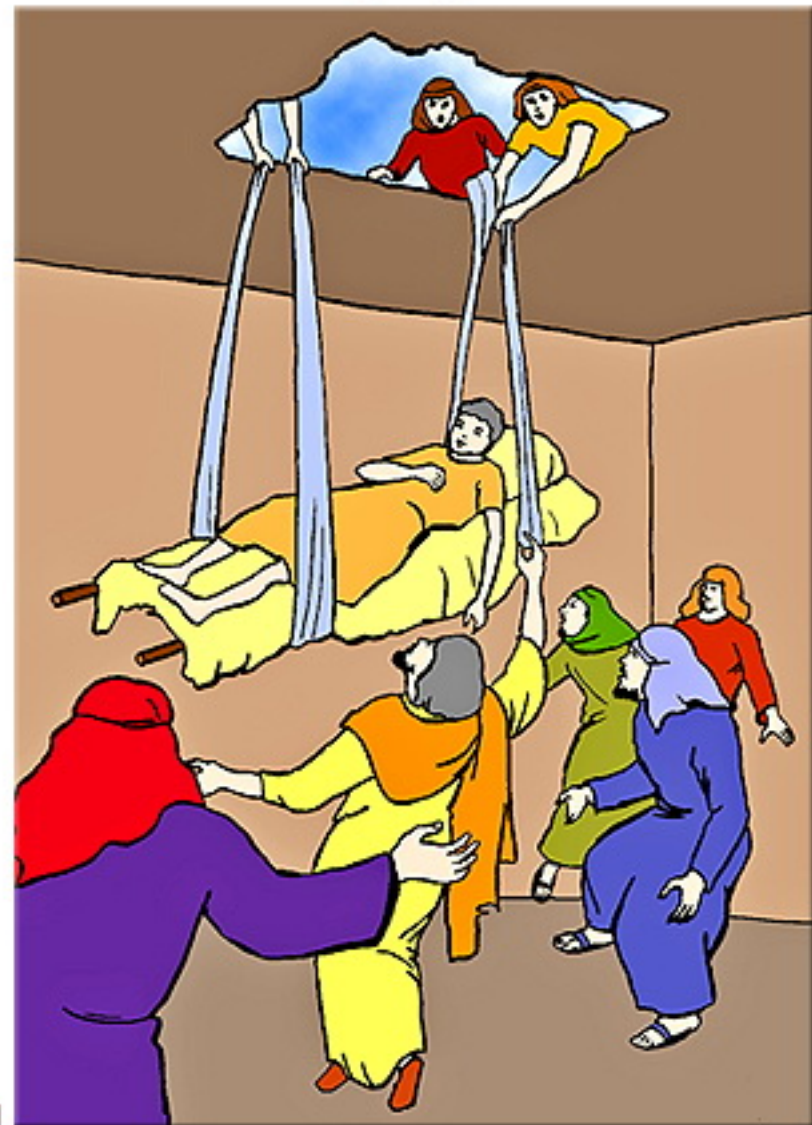
او از نوکرانش پرسید: در چه ساعتی حال پسرم خوب شد؟

نوکران پاسخ دادند: دیروز در ساعت یک بعد از ظهر تب او قطع شد.

آنگاه او فهمید که این درست همان ساعتی است که عیسی به او گفته بود: پسرت زنده خواهد ماند. پس او و تمام اهل خانه اش ایمان آوردند.

(یوحنا ۴: ۴۶-۵۳)

شقای مرد فلج



بعد از چند روز عیسی به کفرناحوم برگشت و به همه خیر رسید که او در منزلش است. پس عده زیادی در آنجا جمع شدند، به طوری که حتی در جلوی در خانه هم جایی نبود. اما عیسی پیام خود را برای مردم بیان می کرد. در این هنگام عده ای مرد فلجی را که به وسیله چهار نفر حمل می شد نزد او آوردند، اما به علت زیادی جمعیت نتوانستند او را پیش عیسی بیاورند، پس سقف اتاقی را که عیسی در آنجا بود برداشتند و وقتی آنجا را باز کردند مرد مفلوج را در حالی که روی تشک خود خوابیده بود پائین گذاشتند.

عیسی وقتی ایمان ایشان را دید به مرد فلج گفت: ای فرزند، گناهان تو آمرزیده شد.

چند نفر از بزرگان یهود که آنجا نشسته بودند پیش خود فکر کردند، چرا عیسی چنین حرفی می زند؟! این کفر است، چه کسی به غیر از خداوند می تواند گناهان را پیامزد؟

عیسی فوراً فهمید آنها چه افکاری در دل خود دارند، پس به آنها گفت: چرا چنین افکاری را در دل خود راه می دهید؟ آیا به این مفلوج، گفتن اینکه گناهانت آمرزیده شده آسانتر است یا گفتن این که بلند شو و رختخواب خود را بردار و به خانه ات برو؟

اما برای اینکه بدانید پسر انسان در روی زمین حق آمرزیدن گناهان را دارد، به آن مرد مفلوج گفت: به تو می گویم بلند شو و رختخواب خود را بردار و به خانه ات برو.

در همان زمان او برخاست و فوراً رختخواب خود را برداشت و در برابر چشم همه خارج شد. همه بسیار تعجب کردند و خدا را حمد گنان می گفتند: ما تا به حال چنین چیزی ندیده ایم.

شفاي ده جذامي



هنگامي که عيسي مي خواست به دهکده اي وارد شود ، پا ده نفر جذامي روپرو شد .
آنان دور ايستادند و فریاد زدند : اي عيسي ، اي استاد ، به ما رحم کن .
وقتي عيسي آنان راديد فرمود : برويد و خود را به کاهنان معبد نشان بدهيد .
آنها همچنان که مي رفتند پاک گشتند . يکي از ايشان وقتي ديد شفا يافته است
در حالیکه خدا را با صدای بلند حمد مي گفت ، بازگشت و خود را پيش پاهای
عيسي انداخت و از او سپاسگزاري کرد ، اين شخص يک سامري بود .
عيسي به او گفت : مگر هر ده نفر پاک نشدند ؟ پس آن نه نفر ديگر کجا هستند ؟
آيا به غير از اين سامري کسی نبود که برگردد و خدا را حمد گويد ؟
پس به آن مرد گفت : بلند شو و برو ، ايمان تو را شفا داده است .

(لوقا ۱۷ : (۱-۱۹)

شفای بیماران



عیسی و شاگردانش از دریا گذشتند و به سرزمین جنیسارت رسیدند و در آنجا لنگر انداختند ، وقتی از قایق پیرون آمدند مردم آنجا فوراً عیسی را شناختند و با عجله پیش او رفتند و مریضان را بر روی بسترهایشان به چائیکه می شنیدند عیسی بود پرندند . به هر شهر و ده و مزرعه ای که عیسی می رفت مردم بیماران خود را به آنجا می بردند و در سب راه او می گذاشتند و از او التماس می کردند که به بیماران اجازه دهد دامن قپای او را لمس کنند ؛ و هر کس که لمس می کرد شفا می یافت .

(مرقس ۶ : ۵۳-۵۶)

آرام ساختن دریای طوفانی



عیسی سوار قایق شد و شاگردانش هم با او حرکت کردند. ناگهان طوفانی در دریا برخاست به طوری که امواج، قایق را پر می‌از آب می‌کرد، ولی عیسی در خواب بود. پس شاگردان آمده او را بیدار کردند و با فریاد گفتند: ای خداوند ما را نجات بده، ما داریم هلاک می‌شویم.

عیسی بلند شد و به آنها گفت: ای کم ایمانان، چرا این قدر می‌ترسید؟ پس ایمانتان کجاست؟

سپس برخاسته و با فریاد بلند به باد و دریا فرمان داد تا آرام شوند و دریا نیز کاملاً آرام شد. شاگردان از آنچه اتفاق افتاده بود متعجب شده گفتند: این چگونه شخصی است که باد و دریا هم از او اطاعت می‌کنند؟

(متی ۸: ۲۳-۲۷)

زنده کردن پسر یک یهود زن



فردای آن روز عیسی با شاگردان خود به اتفاق جمعیت زیادی به شهری به نام نائین رفت. همینکه به دروازه شهر رسید با تشییع جنازه ای روپرو شد، شخصی که مرده بود پسر یگانه یک یتیم بود و بسیاری از مردم شهر همراه آن زن بودند.

وقتی عیسی آن مادر را دید دلش به حال او سوخت و فرمود: دیگر گریه نکن، پس عیسی جلو تر رفت و دست خود را بر روی تابوت گذاشت و کسانی که تابوت را می بردند ایستادند.

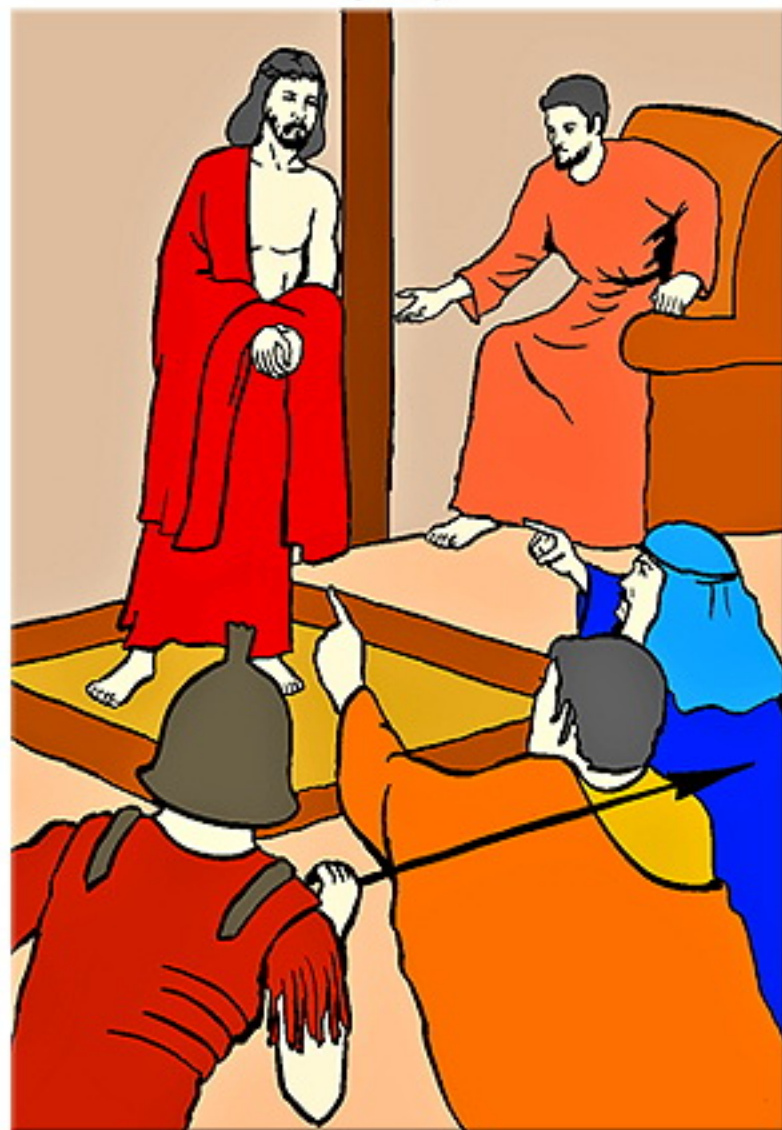
عیسی فرمود: ای جوان به تو می گویم برخیز.

پس آن مرده نشست و شروع به صحبت کرد و عیسی او را به مادرش بازگردانید. همه ترسیدند و خدا را تمجید کرده گفتند: پیامبر بزرگی در میان ما ظهور کرده است و هنجنین می گفتند: خدا آمده است تا قوم خود را راستگار سازد.

خبر آنچه که عیسی کرده بود در سراسر استان یهودیه و همه اطراف آن منتشر شد.

(لوقا ۷: (۱-۱۷))

معلوم کردن عیسی به اعدام



پیلاتس در این موقع سران، کاهنان، بزرگان قوم و مردم را احضار کرد و به آنان گفت: شما این مرد را به اتهام اختلال گری پیش من آوردید. اما چنانکه می دانید، خود من در حضور شما از او باز پرسى کردم و در او چیزى که اتهامات شما را تأیید کند نیافتم. هیرودیس هم دلیلى پیدا نکرد، چون او را پیش ما بر گردانیده است. واضح است که او کارى نکرده است که مستوجب مرگ باشد. بنابراین او را پس از تازیانه زدن آزاد می کنم. ((زیرا لازم بود که در هر عید، یک نفر زندانى را برای آنها آزاد کند)).

اما همه با صدای بلند گفتند:

اعدامش کن! برای ما پاراپاس را آزاد کن. (این شخص به خاطر شورشی که در شهر اتفاق افتاده بود و به علت آدم کشی زندانی شده بود).

چون پیلاتس مایل بود عیسی را آزاد سازد بار دیگر سخن خود را به گوش جماعت رسانید اما آنها باز فریاد زدند: مصلوبش کن، مصلوبش کن!

برای سومین بار به ایشان گفت: چرا! مرتکب چه جنایتی شده است؟ من او را در هیچ مورد مستوجب اعدام ندیدم. بنابراین او را پس از تازیانه زدن آزاد می کنم.

اما آنان در تقاضای خود پا فشاری کردند و فریاد می زدند که عیسی باید به صلیب میخکوب شود. فریاد های ایشان غالب آمد و پیلاتس حکمی را که آنان می خواستند صادر کرد و بنا بر درخواست ایشان، مردی را که به خاطر یاغیگری و آدم کشی به زندان افتاده بود آزاد کرد و عیسی را در اختیار آنان گذاشت.

(لوقا ۲۳: ۱۳-۲۵)

بر روی صلیب



هنگامی که عیسی را برای اعدام می بردند، مردی را به نام شمعون که اهل قیبرون بود و از صحرا به شهر می آمد گرفتند و صلیب را روی دوش او گذاشتند و او را مجبور کردند که آن را به دنبال عیسی ببرد. جمعیت بزرگی از جمله زنائی که به خاطر عیسی به سینه خود می زدند و عزاداری می کردند از عقب او می آمدند. عیسی رویه آنان کرد و فرمود: ای دختران اورشلیم، برای من اشک نریزید، برای خودتان و فرزندانتان گریه کنید؛ بدانید روزهایی خواهد آمد که خواهند گفت: خوشا به حال نازایان و زجم هایی که پچه نیاوردند و پستانهایی که شیر ندادند آنوقت به کوهها خواهند گفت: به روی ما بیفتید و به تپه ها خواهند گفت: ما را بپوشانید. اگر پا چوب تر چنین کنند پا چوب خشک چه خواهند کرد؟ دو چناینگار هم برای اعدام پا او بودند و وقتی به محلی موسوم به "کاسه سر" رسیدند او را در آنجا به صلیب میخکوب کردند. آن چناینگاران را هم پا او مصلوب نمودند، یکی را در سمت راست و دیگری را در سمت چپ او. عیسی گفت: ای پدر، اینان را ببخش زیرا نمی دانند چه می کنند. لباسهای او را به قید قرعه میان خود تقسیم کردند و مردم ایستاده تماشا می کردند و رؤسای آنان با طعنه می گفتند: دیگران را نجات داد اما اگر این مرد مسیح و پرکریده خداست، حالا خودش را نجات دهد. سرپازان هم او را مسخره کردند و چلو آمده شراب ترشیده خود را به او تعارف کردند و گفتند: اگر تو پادشاه یهودیان هستی خود را نجات بده. ((در بالای سر او نوشته شده بود: پادشاه یهودیان)). یکی از آن چناینگاران که به صلیب آویخته شده بود با طعنه به او می گفت: مگر تو مسیح نیستی؟ خودت و ما را نجات بده، اما آن دیگری با ملامت به اولی جواب داد: از خدا نمی ترسی؟ تو و او یکسان محکوم شده اید، در مورد ما منصفانه عمل شده، چون ما به سزای اعمال خود می رسیم، اما این مرد هیچ خطایی نکرده است و گفت: ای عیسی، وقتی به سلطنت خود رسیدی مرا به یاد داشته باش. عیسی جواب داد: خاطر جمع باش، امروز با من در بهشت خواهی بود. تقریباً ظهر بود که تاریکی، تمام آن سرزمین را فرا گرفت و تا ساعت سه بعدازظهر آفتاب گرفته بود و پرده معبد بزرگ دو تکه شد. عیسی با فریادی بلند گفت: ای پدر، روح خود را به تو تسلیم می کنم، این را گفت و جان داد. وقتی افسری که مأمور نگهداری بود این چریان را دید خدا را حمد کرد و گفت: در واقع این مرد بی گناه بود. جمعیتی که برای تماشا گرد آمده بودند وقتی ماجرا را دیدند، سینه زنائی به خانه های خود برگشتند. آشنایان عیسی با زنائی که از جلیل همراه او آمده بودند همگی در فاصله دوری ایستاده بودند و چریان را می دیدند.

رستاخیز عیسی



در روز اول هفته (یکشنبه)، صبح خیلی زود سر قبر آمدند و حنوطی را که تهیه کرده بودند با خود آوردند. آنها دیدند که سنگ از در مقبره به کنار غلطانیده شده و وقتی به داخل رفتند از جسد عیسی اثری نبود.

مرد در آنجا ایستاده بودند که ناگهان دو مرد با لباسهای نورانی در کنار آنان قرار گرفتند. زنان وحشت کردند و در حالی که سرهای خود را به زیر انداخته بودند ایستادند.

آن دو مرد گفتند: چرا آن زنده را در میان مردگان می‌جوئید؟ او اینجا نیست بلکه زنده شده است. آنچه را که در موقع اقامت خود در جلیل به شما گفت پیدا بیاورید که چطور پسر انسان می‌بایست به دست خطاکاران تسلیم گردد و مصلوب شود و در روز سوم قیام کند.

آن وقت زنان سخنان او را به خاطر آوردند و وقتی از سر قبر برگشتند تمام موضوع را به شاگردان عیسی و دیگران گزارش دادند. آن زنان عبارت بودند از مریم مجدلیه و یونا و مریم مادر یعقوب. زنان دیگر هم که با آنان بودند جریان را به رسولان گفتند. اما موضوع به نظر آنان مهمل و بی‌معنی آمد و سخنان آنان را باور نمی‌کردند اما پطرس برخاست و به سوی قبر دوید و خم شد نگاه کرد، ولی چیزی جز کفن ندید. سپس در حالی که از این اتفاق در حیرت بود به خانه برگشت.

(لوقا ۲۴: ۱-۱۲)

صعود عیسی مسیح



عیسی مسیح پس از مرگش با دلایل بسیار، خود را به این افراد، زنده نشان داد و مدت چهل روز بارها به ایشان ظاهر شد و درباره پادشاهی خدا با آنها گفتگو کرد. وقتی او هنوز در بین آنان بود به ایشان گفت: اورشلیم را ترک نکنید بلکه در انتظار آن وعده پدر، که در خصوص آن به شما گفته بودم، باشید. یحیی با آپ تعمیر می داد اما بعد از چند روز شما با روح القدس تعمیر خواهید یافت.

پس هنگامی که همه دور هم جمع بودند از او پرسیدند: خداوند، آیا وقت آن رسیده است که تو بار دیگر سلطنت را به اسرائیل بازگردانی؟

عیسی پاسخ داد: برای شما لزومی ندارد که تاریخها و زمان هایی را که پدر در اختیار خود نگه داشته است بدانید. اما وقتی روح القدس بر شما نازل شود قدرت خواهید یافت و در اورشلیم و تمام یهودیه و سامره و تا دور افتاده ترین نقاط عالم شاهدان من خواهید بود.

همین که عیسی این را گفت، در حالی که همه نگاه می کردند، بالا پرده شد و ابری او را از نظر ایشان ناپدید ساخت. هنگامی که او می رفت و چشمان آنان هنوز به آسمان دوخته شده بود دو مرد سفید پوش در کنار آنان ایستادند و پرسیدند: ای مردان جلیلی، چرا اینجا ایستاده اید و به آسمان نگاه می کنید؟ همین عیسی که از پیش شما به آسمان بالا پرده شده، همان طوری که بالا رفت و شما دیدید، دوباره به همین طریق باز خواهد گشت.

(اعمال رسولان: ۱-۳-۱۱)